



مرد گچی

مرد گچی

نویسنده: سی. جی. تئودور

مترجم: فرگس جلالی

صفحه‌آرا: اکرم سرباخ

مترجم: فرگس جلالی

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷

چاپ: عزال
۱۷۷۲ هـ. ق. و ۱۳۹۷ شمسی
تیراژ: ۵۰۰

۷۱۶۲۶۸۸۸ - ۶۷۸۶۱۶۸۸

محقق: نیلوف
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

۲ عددی ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۷ - ۶۲۲ - ۱۸۲ - ۸۸۶۱۶۸۸ - ۸۸۶۱۶۸۸ - ۷۱۶۲۶۸۸

۷-۳۸۲-۳۸۲-۰۰۰

mail:mio@ketabsarayatandis.com



تمام حقوق محفوظ است. این کتاب با مجوز نشر از انتشارات کتابسرای تندیس منتشر شده است. این کتاب در صورتی که به غیر از کتابسرای تندیس توزیع شود، بدون مجوز و با مسئولیت ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هر روشی نخواهد بود. از جمله بار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این

آر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

عکس گرفت، همه جا را بررسی کرد تا این که بالاخره جسد دخترک را به سردخانه منتقل کرد و چند هفته در آنجا ماند تا مراحل اداری کار به نتیجه برسد.

پس از جستجوهای وسیع و بازپرسی و شکایت و تلاش تمام کارآگاهان و اهالی شهر، راهی به جایی نبردند و سر دخترک پیدا نشد و هرگز نتوانستند بدنش را سرهم کنند.

مقدمه

این کتاب به شرح مسائلی است که در طول تاریخ در مورد جنسیت و تفاوت‌های جنسیتی در فرهنگ‌های مختلف مطرح شده است. در این کتاب سعی شده است تا با بررسی دقیق و علمی، به این موضوع پرداخته شود. در ابتدا به تعاریف و مفاهیم پایه‌ای در این زمینه پرداخته می‌شود و سپس به بررسی تفاوت‌های فرهنگی در نگرش به جنسیت می‌پردازد. در ادامه، به بررسی نقش‌های جنسیتی در جامعه و تأثیر آن بر زندگی افراد می‌پردازد. در نهایت، به بررسی راهکارها و روش‌های بهبود وضعیت جنسیتی در جامعه می‌پردازد.

داستان از این‌جا شروع شد.

مشکل این بود که هیچ‌کدام از ما حتی روی شروع دقیق داستان توافق نداشتیم. آیا به زمانی برمی‌گشت که فت گویو جعبه‌ی گچ‌ها را به عنوان کادوی تولدش گرفته بود؟ یا از زمانی شروع می‌شد که شکل‌های گچی را کشیدم یا وقتی که شکل‌ها شروع به ظاهر شدن کردند؟ آیا اتفاق وحشتناکی بود؟ یا شاید زمانی که اولین جسد پیدا شد؟

تا دلتان بخواهد نقطه‌ی شروع هست. فکر می‌کنم می‌توانید یکی از آن‌ها را نقطه‌ی شروع فرض کنید؛ اما در واقع، به نظرم می‌رسد که تمام ماجراها از روز بازار شروع شد. آن روز را خوب به یاد می‌آورم. مسلماً به خاطر دختر شهربازی، همچنین به این خاطر که آن روز، یک روز عادی نبود.

اگر دنیای ما یک گوی برفی بود، آن روز، روزی بود که یکسری اتفاقات پیش آمد و این باعث می‌شد گوی به شدت تکان بخورد و دوباره همه‌چیز سر جایش برگردد؛ اما حتی زمانی که کف و دانه‌های برف ته‌نشین می‌شدند، دیگر هیچ‌چیز مثل قبل نبود. در واقع همین‌طور بود. ممکن بود از بیرون مثل قبل به نظر برسد، اما در داخل گوی همه‌چیز فرق کرده بود.

همچنین، روزی بود که برای اولین بار با آقای هالورن ملاقات می‌کردم، بنابراین در طول راه به این فکر می‌کردم که روز خوبی است. وقتی عصبانی بود مثل آنس بی‌غور زبانه بکشد و کمی تکیه مالک نکند انگیز نبود که این موجب می‌شد به هیچ‌وجه نخواهد او را عصبانی کنید.

مادرم رشک بود اما نه یک پوشک معمولی که باهالی مردم را بچه براند و آمول تزریق کند. پدرم زمانی به من گفت که مادرم همه‌زبانی کمک می‌کند که به درمسر انتظانتان او نکند که چه جور درمسی اما جنس می‌زدم که باید اوضاع خیلی بد باشد که نیاز مند دگری باشد.